

ظاهر و باطن نزد صوفیه

امیر حسین مدنی

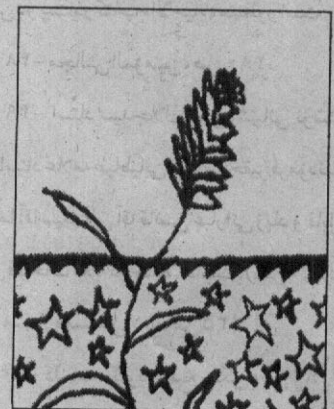
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

چو حدیث کز بود معنی راست
آن کز لفظ مقبول خداست

(مولوی)

با نگاهی اجمالی و گذرا به هر یک از کتب عرفان و تصوف، درمی یابیم که اساس تعلیم صوفیه بر «باطن» و علم به آن استوار است و در مقابل، چندان توجهی به ظاهر و صورت ندارند. بر همین مبنا صوفیه معتقدند که سالک در مسیر پریچ و خم عرفان با توسل به باطن و «حال»، مسیرهای صعب العبور این راه را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد؛ چیزی که به اعتقاد آنها از ظاهر و «قال» بر نمی آید. باری در کتاب های مختلف عرفان و تصوف، فصلی مختص ظاهر و باطن وجود دارد که در نهایت نویسنده به اثبات برتری «باطن» بر «ظاهر» می پردازد. مثلاً ابوطالب مکی در کتابش «قوت القلوب» فصلی دارد به نام «فضل علم الباطن

یکی از موضوعات محوری عرفان و تصوف، مساله «ظاهر و باطن» و میزان توجه صوفیه به هر یک از این دو مقوله است. تقریباً در تمام کتب صوفیه فصلی با موضوع ظاهر و باطن آمده است و این که باطن در نزد این قوم، از احترام و تکریم بیشتری نسبت به ظاهر برخوردار است. در این مقاله، نگارنده کوشیده است تا ابتدا به طرح عقاید عرفا در باب ظاهر و باطن پردازد و سپس به ارتباط باطن با «غیب». در ادامه به ارتباط باطن با «کشف و شهود» اشاره کرده و در نهایت به اثبات این نکته پرداخته است که نزد صوفیه، مساله ظاهر و باطن چنان گسترده و متکثر است که تمام عالم و پدیده های عالم را دربرمی گیرد.



علی الظاهر». اگرچه وی در این فصل، بیشتر به توصیف «علم» و اهمیت آن پرداخته؛ ولی در نهایت و هنگام نتیجه گیری، به اثبات فضیلت علم باطن نسبت به علم ظاهر اشاره می کند. به این صورت که او، فضل علم باطن بر علم ظاهر را مانند فضل ملکوت بر ملک می داند: «علم ظاهر، از عالم ملک است و علم باطن از عالم ملکوت. اولی علم دنیاست؛ زیرا که در دنیا به آن محتاج می شوند و دومی علم آخرت؛ زیرا که آن زاد آخرت است».^(۱) ابونصر سراج طوسی در کتاب «اللمع» سعی دارد با دلیل و برهان به اثبات فضل باطن بر ظاهر پردازد. او در این کتاب، فصلی دارد با عنوان «باب اثبات علم الباطن و البیان عن صحه ذلك بالحجة» که در طول این بخش با تکیه بر باطن و استدلال هایی در این زمینه به اثبات دعوی خود در سرفصل می پردازد. نظر نهایی سراج طوسی درباره علم

باطن، این است که او علم باطن و معرفت به احکام آن را برای هر سالکی «فرض عین» می‌داند، درست بر خلاف علم به احکام ظاهر که «فرض کفایه» است و در آن تقلید رواست. (۲) درست به دلیل همین تأکید صوفیه بر علم باطن است که آنها به علوم رسمی و ظاهری که نزد آنها «قال» نامیده می‌شود به دیده خواری و تحقیر می‌نگریستند و با کافی ندانستن کسب این علوم برای وصول به حضرت حق نسبت به فقها، متکلمان و فلاسفه حالت انکار داشتند. آنها همیشه در علم رسمی طعن داشتند و از همین جاست که علم ظاهر را چون «مطلقه» محسوب می‌کردند و می‌گفتند: «بدا من هذا الامر کسر المحابر و خرق الدفاتر و نسیان العلوم». (۳)

واژه «علوم» در جمله فوق درست معادل «علوم رسمی و ظاهری» در کلام خود صوفیه است و آرزوی هر یک از آنان این بوده است، که روزی خداوند با فضل و منت خویش آنها را از قید این علوم نجات دهد: «الحمد لله الذی نجینا من العلوم الرسمیه بالمن و الافضال». (۴) این که صوفیه در ازای رهایی از قید و بند علوم ظاهری، خداوند را حمد و سپاس می‌گویند؛ درست به این دلیل است که این علوم نزد ایشان نوعی «حجاب اکبر» محسوب می‌شده است و البته، طبیعی است که رستن از حجاب اکبر شکر و سپاس ویژه‌ای می‌طلبد.

بنابراین، عقیده صوفیه راجع به علوم این بوده است که سالک باید بتواند با ریاضت‌ها و مشقت‌های فراوان از پوسته و لایه علم ظاهری فراتر رود و با جهل نسبت به علوم رسمی و دنیایی به «علم علم» راه یابد؛ چیزی که ابن عربی در یکی از مکاشفات خود به آن تأکید می‌کند که «قلت یارب ما علم العلم؟ قال: علم العلم الجهل من العلم». (۵) و تا سالک خود را از قید معارف رسمی نرهند به حقیقت معرفت دست نمی‌یابد. (۶) این هم که یکبار مولانا به شمس الدین مارذینی توصیه می‌کند که: بعد از این دانشمندی را بمان، «بینشمندی» را پیش گیر (۷)؛ حاکی از تأکید مضاعف این قوم به بینش که همان علم باطن است، می‌تواند بود.

حال باید دید که چرا «باطن» و علم بدان در نزد صوفیه اینقدر ارزش و اهمیت دارد؟ به عبارت دیگر، این همه تأکید صوفیه به «باطن»، «حال» و درون به چه دلیل است؟ جواب این سوال اساسی، در دو سه نکته زیر، خلاصه می‌شود:

نخست، این که علم باطن نزد صوفیه، علم «دل و قلب» محسوب می‌شود و بر عکس علم ظاهر، به «جوارح و اعضا» مربوط می‌شود. پرواضح است که از نظر ایشان هر آنچه با دل و قلب مرتبط باشد، از احترام و تکریم فوق العاده بیشتری برخوردار است تا آنچه به اعضا و جوارح مربوط می‌شود. از همین جاست، که غزالی علم باطن را «علم اعمال دل‌ها و

کسب می‌کند؛ غیبی که قرآن کریم ایمان به آن را در ردیف ایمان به خدا و رسول بر مؤمنان الزام می‌کند. باری، در اصطلاح قوم «عالم غیب» در مقابل «عالم شهادت» قرار دارد. یعنی تمام آنچه در نزد ابصار و حواس انسان حاضر است به عالم شهادت تعلق دارد و هر آنچه از حواس و ابصار وی غایب است، به عالم غیب مربوط می‌شود. ویژگی عالم غیب آن است که «ابر و آب و آسمان و آفتابی دیگر» دارد و مظاهر عالم غیب «جز بر خاصان پدید نمی‌آید».

غیب را ابری و آبی دیگر است
آسمان و آفتابی دیگر است

(۲۰۳۹/۱)

ناید آن الا که بر خاصان پدید
باقیان فی لبس من خلق جدید (۱۰)

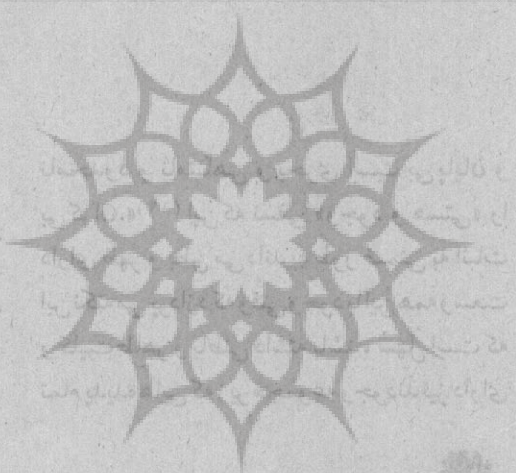
(۲۰۴۰/۱)

در بین دریچه‌هایی که مثنوی مولوی بر دنیای غیب می‌گشاید، قصه عایشه و باران غیبی، و داستان زید و مکاشفه آخرت، تصویرهای روشنی از آفاق غیبی عرضه می‌دارند. هر دو تصویر، حاکی از آن است که اتصال به عالم غیب عبور از خط حس را لازم دارد.

در داستان عایشه، یک روز که پیامبر با جنازه مردی از یاران به گورستان رفته بود، وی که ردای رسول را بر سر کشیده بود، هوا را ابرآلود و بارانی یافت اما وقتی پیغمبر از گورستان بازگشت اثری از رشح و رطوبت باران بر رخت و موی او ننید، چون سبب پرسید پیغمبر به وی خاطر نشان کرد که آن باران و ابر، باران و ابر عالم غیب بوده است و این که او در هوای بی باران و بی ابر، آن را ادراک کرده است، باید به سبب ردای رسول باشد که وی را با دنیای غیب مجال ارتباط داده است. نکته مهمی که مولانا به طور ضمنی و پوشیده در این داستان به آن اشاره دارد، این است که در ورای عالم حس، آنچه از احوال غیبی ممکن است بر انسان مکتشف گردد، همواره حاصل مجاهده شخصی نیست، اثر صحبت خاصان حق هم، ممکن است چشم سالک را به آفاق غیب بگشاید. اما در داستان زید، تصویر زنده و جالبی که او از احوال آخرت و اهل بهشت و دوزخ عرضه می‌کند، حاصل ریاضت‌ها، مجاهدت‌ها، روزه‌های طولانی و شب زنده‌داری‌های دشوار اوست، که همه این ریاضت‌ها، وی را از محدوده تنگنای عالم حس برتر کشیده است و امکان اشراف و اطلاع بر احوال عالم غیب به وی داده است. به هر حال، دنیای غیب به قول مولانا عالمی لامکان (۱۱) و بی جهت (۱۲) است که لازمه ارتباط با چنین عالمی که در نهایت «نیستی و عدم» نام می‌گیرد، توجه به درون و باطن است.

دلیل سوم از دلایل اهمیت باطن نزد صوفیه،

□ ابونصر سراج، علم باطن و معرفت به احکام آن را برای هر سالکی «فرض عین» می‌داند، درست خلاف علم به احکام ظاهر که «فرض کفایی» و در آن تقلید رواست.



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

علم ظاهر را علم اعمال جوارح نام نهاده است. (۸) درست همان نکته‌ای که سراج طوسی به آن اشاره می‌کند که: «منظور ما از علم باطن، علم اعمال باطنی است که به عضو باطنی بدن، یعنی قلب مربوط می‌شود و مقصود ما از علم ظاهر، علم اعمال ظاهری است که به جوارح و اعضای ظاهری مربوط می‌شود». (۹)

دوم، مسأله ارتباط باطن با «غیب» و «عالم غیب» است. به این معنی که، مرکز و محور تمام آموزه‌های عرفان و تصوف «غیب»، «ایمان به غیب» و «درک عالم غیب» است و درک و دریافت عالم غیب، جز از طریق باطن و توجه به درون ممکن نیست. باطن در این زمینه یک دال محسوب می‌شود که راهنمای سالک برای رسیدن به مدلول است و اعتبار و اهمیت خودش را از مدلول خویش - یعنی غیب -

ارتباط باطن با کشف است، که این ارتباط مکمل دلیل دوم است. صوفیه که برای «کشف و شهود» در الهیات خاص خویش اهمیت فراوانی قایلند، راه رسیدن به این کشف و شهود را فقط از طریق باطن و توجه بدان ممکن می‌دانند؛ به طوری که آنها غالباً تجربه ذوقی و کشفی را در ورای ظاهری که باطن را مستور می‌دارد معیار توجیه پدیده‌های عالم می‌دانند. تجربه کشفی در نزد صوفیه مبنی بر این دعوی است که می‌پندارند، عارف از طریق عالم کشفی در ورای حد لفظ «عبارات» به آنجا که مطلع «اشارات» است، راه می‌یابد. این که روزبهران بقلی، کشف را برای «اولیای الهی» میسر می‌داند، نه برای اهل رسوم و ظاهر که دغدغه‌ای جز همان قشر و ظاهر ندارند؛ (۱۳) نشان می‌دهد که کشف همه جا به نوعی با «باطن» و «معنا» مرتبط است نه با قشر و پوسته. پس در ادبیات صوفیه «کشف» با نام‌های مختلفی مثل: «شهود»، «مکاشفه»، «الهام»، «مشاهده»، «وارد» و «هاتف» با «باطن» و درون، پیوندی بس استوار و بهنجار دارد.

به نظر می‌رسد در پایان، اشاره به سه نکته برای تکمیل این مقاله مهم و ضروری است:

یکی این که، مسأله ظاهر و باطن نزد صوفیه چنان شمول و وسعتی دارد که به راحتی می‌تواند تمام عالم و پدیده‌های عامل را دربر گیرد. دلیل این مدعا، سخن پرمغز عزیزالدین نسفی درباره بطن و ظاهر است که: «این وجود هم اول است و هم آخر. هم ظاهر است و هم باطن... باطن این وجود یک نور است و عالم مالا مال این نور است. نوری است

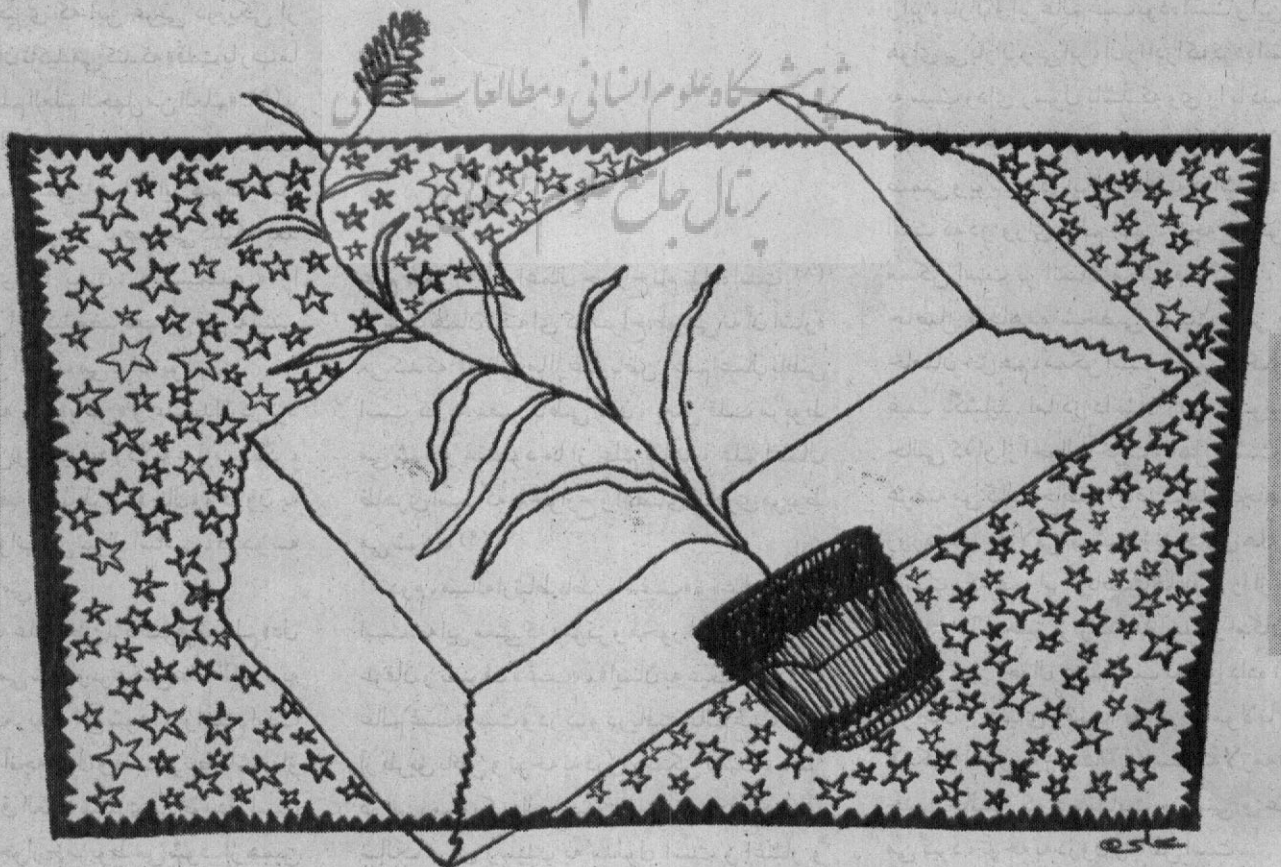
ظاهر و بطنند؛ پدیده‌هایی مثل «علم»، «قرآن»، «حدیث» و «اسلام» در سخن سراج طوسی (۱۵) پس با این توصیفات، دیگر تعجیبی باقی نمی‌ماند وقتی سخن نجم‌الدین رازی در «مرصاد العباد» را می‌خوانیم که وی برای «فنا» - که در الهیات صوفیه آخرین «حال» محسوب می‌شود - ظاهر و باطنی می‌داند. (۱۶)

نکته دیگر این که، اعتقاد به وجود باطن در نزد صوفیه به هیچ وجه، مستند عدول از ظاهر و خوارداشت آن نیست؛ چراکه صوفیه، وصول به باطن را در حد حالات و مقامات خویش دستاویز تجربه ذوقی و وسیله اتقان به ظاهر و باطن تلقی می‌کنند. آنچه «هجوری» در «کشف المحجوب» به صراحت و بدون کوچکترین شک و شبهه به آن اشاره می‌کند، دلیل این مدعا تواند بود که: «ظاهر حقیقت بی باطن، نفاق و باطن بی ظاهر، زندقه، ظاهر شریعت بی باطن، نفس و باطن بی ظاهر، هوس». (۱۷)

نکته بسیار مهم در سخن هجوری، این است که او علاوه بر شریعت، که در کلام صوفیه معمولاً دارای دو لایه ظاهر و باطن است «حقیقت» را نیز که خود بطن و لب شریعت محسوب می‌شود، دارای ظاهر و باطن پنداشته است و جاب این که، باطن حقیقت را بدون توسل به ظاهر «زندقه» و کفر می‌داند. به نظر من، گفته هجوری - غیر از نکته

□ یکی از دلایل اهمیت باطن نزد صوفیه، ارتباط آن با کشف است. صوفیه برای «کشف و شهود در الهیات خاص خویش اهمیت ویژه قایلند که رسیدن بدان فقط از راه توجه به باطن ممکن می‌شود.

نامحدود و نامتناهی و بحری است بی پایان و بی کران» (۱۴) این که نسفی «وجود و هستی» را دارای ظاهر و بطن می‌داند به طور ضمنی به اثبات این نکته می‌پردازد که وقتی وجود با این همه وسعت و کلیت ظاهر و باطنی داشته باشد، سهل است که تمام پدیده‌هایی که زیر مجموعه وجودند نیز دارای



فوق- حاوی حداقل دو درونمایه اصلی و کلیدی عرفان و تصوف است. یکی این که، سالک و رهروی که دو مرحله مقدماتی «شریعت» و «طریقت» را پشت سر گذاشته و سرانجام با ریاضت‌ها و مشقت‌های بسیار به مرحله «حقیقت» رسیده است، اگر در این مرحله آخر و مهم- بعد از تمام خون دل‌ها- به ظاهر بی اعتنا باشد، نه تنها تمام تلاش‌هایش نقش بر آب می‌شود، بلکه به آستانه کفر و زندقه نزدیک می‌شود. به عبارت دیگر، اگر سالک در آخرین مرحله سیر و سلوک خویش- یعنی حقیقت- به «ظاهر» چنان که باید و شاید توجه نداشته باشد، مقدمات کفر خود را فراهم کرده است. نکته و درونمایه دوم، این که سالک از اول سیر و سلوک خویش تا هر کجا که پیش برود، همواره به ظاهر و باطن به صورت توأمان نیازمند است. به قول نجم‌الدین رازی، در آخرین احوال یعنی فنا هم ظاهر و باطن- هر دو- نقش دارند و ممکن است توسط یکی بدون توجه به دیگری، موجبات گمراهی سالک را فراهم آورد. (۱۸)

سومین و آخرین نکته، آن که از عنوان مقاله تا مطالب و موضوعاتی که تا به حال مطرح شده است دقتی مضاعف می‌طلبد. به این معنی که از همان عنوان مقاله یعنی «ظاهر و باطن نزد صوفیه» تا به حال، ابتدا لفظ «ظاهر» آمده است و سپس کلمه «باطن». این تقدم و تاخر که کاملاً غیرارادی و به صورت ناخودآگاه بوده است به طور تلویحی و ضمنی این نتیجه را در پی دارد که در نزد صوفیه تا ظاهر و صورت راست نشود، باطن و معنا هم سامان نمی‌گیرد، زیرا «ظاهر عنوان باطن و غیب است و هنگامی که به ریاضات و مجاهدات بسیار ظاهر راست شود باطن هم راست گردد.» (۱۹) و این نکته‌ای است که معقول و خردپسند، که اتفاقاً در آموزه‌های دینی و مذهبی نیز به آن تأکید بسیار شده است که ابتدا ظاهر را اصلاح کنید، سپس به تزکیه باطن بپردازید، زیرا توسط به «بیان معنوی» بدون توجه به ظاهر و صورت کاری از پیش نمی‌برد.

گر بیان معنوی کافی شدی

خلق عالم عاقل و باطل شدی

(۲۶۲۸/۱)

گر محبت فکرت و معنیستی

صورت روزه و نمازت نیستی

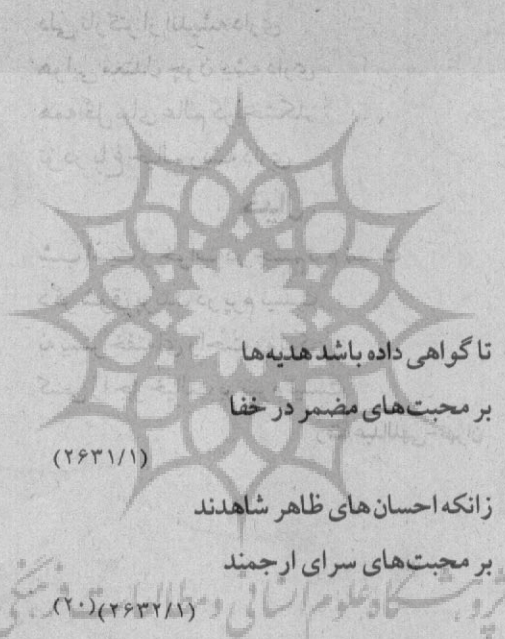
(۲۶۲۹/۱)

هدیه‌های دوستان باهمدگر

نیست اندر دوستی الا صور

(۲۶۳۰/۱)

□ ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، علاوه بر شریعت، که در کلام صوفیه معمولاً دو لایه ظاهر و باطن دارد، حقیقت را نیز که خود باطن و لب شریعت به حساب می‌آید دارای ظاهر و باطن معرفی می‌کند.



تا گواهی داده باشد هدیه‌ها

بر محبت‌های مضمّر در خفا

(۲۶۳۱/۱)

زانکه احسان‌های ظاهر شاهدند

بر محبت‌های سرای ارجمند

(۲۶۳۲/۱) (۲۰)

این نوشت

معنوی، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، ج ۶، ص ۲۵۴.

۶- ابوالعباس سیاری در شطحی چنین می‌گوید: «حقیقت معرفت از معارف بیرون آمدن است.» برای آگاهی بیشتر ر.ک. به بقلی، روزبهان، شرح شطحیات، تصحیح هنری کرین، چاپ سوم ۱۳۷۴، کتابخانه طهوری، ص ۳۱۵.

۷- افلاکی، شمس‌الدین محمد، مناقب العارفین، تصحیح و حواشی: تحسین یازجی، چاپ سوم ۱۳۷۵، دنیای کتاب، ص ۳۲۷.

۸- پور جوادی، نصرالله، مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، چاپ اول ۱۳۶۹، مرکز نشر دانشگاهی، ج ۱، ص ۴۶۹.

۹- اللمع، ص ۴۴.

۱۰- جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی، مثنوی معنوی، به تصحیح و پیشگفتار: عبدالکریم سروش، چاپ سوم ۱۳۷۷، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۱- صورتش بر خاک و جان بر لامکان

لامکانی فوق و هم سالکان (۱۵۸۴/۱)

۱۲- این جهان از بی جهت پیدا شدست

که ز بی جایی جهان را جاشدست (۶۸۹/۲)

۱۳- بقلی شیرازی، ابی محمد

روزبهان بن ابی‌النصر، عرائس البیان، چاپ نولکشور

حیدرآباد هند، ۱۳۱۵ هـ، ص ۳ (مقدمه).

۱۴- نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، به

اهتمام موله، چاپ چهارم ۱۳۷۷، انتشارات

کتابفروشی طهوری، ص ۴۶۹.

۱۵- سراج طوسی می‌گوید: «فالعالم ظاهر و

باطن، و القرآن ظاهر و باطن، و حدیث رسول الله

ظاهر و باطن، و الاسلام ظاهر و باطن» برای اطلاع

بیشتر بنگرید به: اللمع- ص ۴۴.

۱۶- کاشانی، عزالدین محمود بن علی،

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح و مقدمه و

تعلیقات: استاد جلال‌الدین همایی، چاپ دوم،

انتشارات کتابخانه سنایی، صص ۴۲۶-۴۲۷.

۱۷- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان،

کشف‌المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه

قاسم انصاری، چاپ اول ۱۳۵۸، کتابخانه طهوری،

ص ۱۵.

۱۸- از سری سقطی نقل است که گفت: هر

کس مدعی شود که باطن، ظاهر را نقض می‌کند،

غلط کار است. به نقل از: ابن جوزی، ابوالفرج، تلبیس

ابلیس، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، چاپ اول،

مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۳۹.

۱۹- الانسان الکامل- ص ۸۹.

۲۰- مثنوی معنوی.